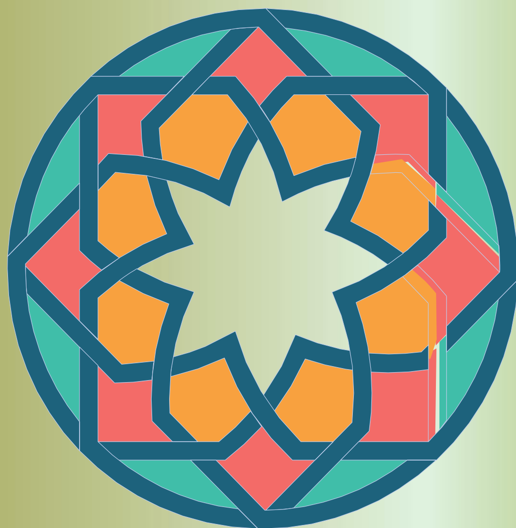
بی نیاز انه زشوریده نوایم مگذر
مرغ لاهوتم و از دوست پیامی دارم (اقبال)

شرح الهامات

شیخ عبدالقادر گیلانی (رح)



نگارش: هیله من غزنوی

بـــی نیازانـه زشوریده نوایم مگذر
مرغ لاهوتم و از دوست پیامی دارم
(اقبال)

شرح الهامات شیخ عبدالقادر گیلانی (رح)

نگارش: هیله من غزنوی



مشخصات کتاب

شرح الهامات شیخ عبدالقادر گیلانی (رح)

☐ نگارش: هیله من غزنوی

☐ صفحه آرا: نورالله (سلام)

☐ تاریخ چاپ: حمل ۱٤۰۰ هـ ش

☐ تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

☐ ناشر: انتشارات خاور

☐ آدرس:

کابل . پل باغ عمومی . یوسفی مارکیت . منزل اول

تلفن همراه: ۰۷۷۸۱۸۱۱۲

کابل . جاده آسمائی . جوی شیر

تلفون همراه: ۰۷۹۹٤۲۰۸۲۱

☐ پست الکترونیکی:

khawarprintingco@ gmail.com

بنام دانای هر ضمیر و سرمایهٔ هر فقیر

سپاس دانای بی همتا و درود بر روان پاک رحمت عالمیان و خانواده مطهر و یاران با صفا و اولیا امتش در سلسله مطالعه عرفای متقدم و متاخر درین آواخر کلیات شاد روان خلیفه صاحب خیر محمد نقشبندی را مرور می کردم در جلد اول آن رساله شرح الهامات قادری را که از عربی به نظم فارس توضیح گردیده بود خیلی دلنشین و دارای در و نمایه عمیق معرفتی یافتم دلم گواهی داد تا آنرا به استعانت خدای دانا و نظر نیک دوستانش به نثر ساده و روان برای تشنه گان سلوک برگردانم.

امید خواننده عزیز و صاحبدل این عاصی را از دعای خیر فراموش نگرداند.

زبان گوید هو الحق دل اناالحق
انا الله گوعیان انـــدر همه حق
و من الله التوفیق خادم عرفا.

الحاج خلیفه عبدالباقی «هیله من» غزنوی رمضان مبارک سال ۱۴۰۰ هـ ش.

عرفـان وتصـوف مکتـب را ز دانـی و راز گشـائی و راز داری است در الهامات قـادری حضرت خالق متعـال بـه غـوث زمـان و قطـب دوران رازهـای هویـدا مـی کنـد و در عـالم رویـا بـا سـوال وجـواب گـره هـای معنـوی را مـی گشـاید و راز هـای پنهـان را آشکارا می سازد اولین راز را برایش میگوید:

قول پیـامبر را بـه دل بشـنو کـه گفتـه شریعت قـول مـن طریقت فعل من و حقیقت حال من است و در جواب سوال فرمود: ناسوت ذکر زبان لااله الاالله میباشد.

ملکوت ذکر دل است کـه در قلب الله نقش مـی بندد جبروت ذکـر روحـی کـه روح متجلـی هوهـو زنـد لاهـوت ذکـر سـر است و دیگر راز را به غوث اعظم گفت: پروردگـارش کـه ظهـور صـفات مـن در اشیاسـت و ظهـور ذات مـن بـه آدم کـه حـدیث قدسـی نیـز شاهد است که حق در آسمانها و زمـین نـه گنجـد امـا در دل بنـده

مومن جای دارد وحدیث کنت کنزاً مخفیا نیز دلالت بر همین اصل دارد.

انسان کامل متخلق به صفات الهی میباشد انسان معادل آفاق و برتر از آن آمده است.

اگر حق را می جوئی در خود یاب حق گوید: اگر خود را بجوئی مرا در یابی و اگر مرا بجوئی باز هم در خود بیابی.

حق به غوث اعظم گفت: که از مکانم پرسی من خالق مکانهاستم و خود لامکان خالق نشانهاستم و خود همه نشان و مکانم جز در دل انسان نیست و حدیث قدس که حق فرموده آسمانها و زمین گنجایش من را ندارد در دل بنده مومن بگنجم و در اخیر گفت: ای عارف حق به جز آدم مکانم نیست مطلق غوث اعظم گفت: از حق پرسیدم خوراک و پوشاک حق گفت خوراک و پوشاک من خوراک و پوشاک فقیر است.

فقیران ودرویشان گویائی من بویائی من و حرکت و سکون من اند اندر صفات. آنها به صفات خالق خود متخلق میگردند غوث اعظم گفت: پرسیدم ای خالق ملایک و فرشته ها را از چه آفریدی؟ حق گفت: ملایک را از انسان پدید آوردم و انسان را از نور خود آفریدم از نورم انسان کامل را آشکار کردم و از نور او فرشته ها را.

امام عرفاسنایی غزنوی چه خوش گفته:

تو به قیمت ورای دو جهانی
چه کنم قدر خود نمیدانی

حضرت خاتم المرسلین گفت: اول چیزیکه خالق متعال آفرید نور من بود و همه انوار از نور ذات احمدی پدید آمد و فرمود: شریعت ظاهر من طریقت باطن من و حقیقت حال من است و باز گفت غوث اعظم و حق تعالی فرمود: مطیع خود نمودم انسان را و مطیع او گرادنیدم جمله کون و مکان را البته انسان کامل

به غیر از حق چیزی نخواهد و به جز حق نگوید و آنها در صلوة دایمی اند و آنها خلیفه من اند وتاج کرامت برسر.

و باز گفت: غوث اعظم که حق به من این راز آشکار گفت:

که مطلوب من انسان کامل بود او مرا دوست دارد من او را و او سر من است و من سر او من دم خود در آدم دمیدم و او را برای خود برگزیدم و باز گفت: غوث اعظم که حق تعالی به من گفت:

که من به قلب انسان اطمینانم به نفس او نفخه به روحش رحمت به چشمش نور یقین ام از زبانش ذکر خود گویم از لبانش حمد خود.

ای عارف از فی انفسکم قرآن بشنو و به گوش جان رازش را گوش کن رمز نحن و اقرب و سر هو معک در ظاهر و باطن و صورت و سیرت خود تماشا کن و ای آدم از آن دم خبر شو که در تو دمیدم.

حجاب ما و من را دور کن و درون چشم وجانت نور را بنگر.

و گفت غوث اعظم:

هر کسیکه به تیغ ناز من شهید گردید باشد بین من و او حجابی نیست به او نزدیک شو از قرب او هوالله یابی و از قربم ثم وجه الله یابی و فقیر آن شیخ مکمل و انسان کامل است که از خود فانی و به من باقی گردیده دست به دست او بده و اورا مانند مصطفی علیه السلام بدان و نزد کاملان همچون مرده نزد غسال باش.

آگاه باش که پیرت دستگیرت شود و با زبان بی زبانی اسرار نهانی را بتو باز گوید.

البته سعی از بنده اما کار از الله متعال انجام میشود به شرط آنکه ما سوی الله را نفی کنی و مهمانخانه دل را برای دلدار برین آماده سازی زیرا یک دل یک دلبر محبت دو کس در یک دل نگنجد.

و گفت غوث اعظم: حق تعالی گفت به من از اسرار که هر کسیکه از سیر باطن محروم شد و به سیر ظاهر و نفس ساکن شد از من دور گردد و به خود کور و از من بسیار دور گردد و کسیکه خود را دید و مرا فراموش کرد مانند شیطان خودرا در سقر کرد.

و دیگر گفت:ای عارف حق ای غوث اعظم در همه حال مرا ناظر و حاضردان در خورد نوش و خواب بادل حاضر و چشم ناظر و پر اسرار مرا در خویش ظاهر و ناظر ببین.

و باز گفت ای غوث از توحید و تفرید به تو گویم که حال من در قال و تقریر نیاید کسیکه به حال ایمان دارد او مقبول من است ای صاحب حال.

خودی ودویی در عبادت شرک است باید خود را از آن مصفا و مبرا کرد از خود بگذر و به دیدار مولا مشرف شو.

امام حکیم سنایی غزنوی گفته:

یک قدم برسر وجود نهی و آندگر بر درو دود نهی

حضرت باری تعالی باز به من گفت: که ای غوث من هادی ومضل هستم کسی را که بخواهم کسی رانده نتواند و کسی را که برانم هرگز کسی خواسته نمیتواند شقیان و سعیدان در ازل معلوم و هرگز بدل نگردند.

کسی که در ازل شراب لست نوشید کیفیت بلی تا ابد در سرش است.

و گفت حق ای غوث!

اگر فلاح دارین خواهی راه فقر در پیش گیر در شریعت فقر وفاقه کم خوردن است در طریقت و حقیقت از خویشتن مردن مرگ اختیاری پیش از مرگ حتمی (اجل مطلق) سبب می شود که مشرف به دیدار جمال دلدار برین گردی و رستگاری و سعادت همیشگی نصیب ات شود.

حدیث (گهر بار موتو قبل ان تموتو) شاهد این گفته حق است.

غوث اعظم گفت: که حق می گوید که در روز رستاخیز همه خلایق حیران و نادان چشم امید به سوی جانان اند و درین روز هیچ کسی را قدرت و توانایی هیچ عمل نیست جز رسول مقبول خاتم انبیا شفیع عاصیان که به بارگاه قاضی حقیقی شفاعت امت کند.

و گفت: تعالی ای غوث! محبت خود حجاب محبوب گردد چون عشق و محبت عملیه است و دو طرف محب و محبوب و عاشق معشوق تا که کشش معشوق نباشد تا که میل محبوب نباشد کار محب و عاشق به جائی نمیرسد وقتیکه محب نزد محبوب و عاشق نزد معشوق محو گردد عین او گردد زیرا از خودش چیزی نماند چنانچه سید طائفه در تعریف صوفی گفته او کسی است که از خود فانی و به حق باقی گردیده است.

و گفت: حق تعالی ای غوث! می بینی که روح عشاق با نوشیدن شراب الست در روز ازل تا ابد از کیفیت آن رقصان گردند و از ذوق دیدار دلدار برین تا حشر مدهوش باشند و به هر امر که از حق رسد نو به نو اسرار بینند و از دید آن سر و اسرارمست الهی گردند و چون مست خدا گردند غم از آنها جدا و همیشه به نور سبحان شادان گردند و هر چه گوید از حق گوید و جز به حمدش سخن نگوید و جز نورش چیزی نبینند و جز الهام هاتفی و غیبی جانان چیزی نشنود و گفت: ای غوث نه به علم توان دید و نه بی علم لاتدرک الابصار اما به فضل و کرم او به تکیه به ذات حق و اخلاص و محبت بدون دلیل و برهان دیدار دلدار برین میسر گردد.

حضرت شیخ سعدالدین انصاری هم چه خوش گفته:

عالم علم حقم نیست مرا خط و سواد
طفل طبعت به من آور که خدا دان گردد

و هم امام عرفا سنایی غزنوی میگوید:

علـــم کـــز تو ترانه بستاند

جهل از آن عــلم به بود بسیار

آری! تا نیست نگردی ره هست ترا ندهند و این مرتبه با همت بلند میسر گردد مانند شمع خود را بسوزی نیست گردی تا تو سرشته روشنی رابه دست گیری وقتی به جهد و مجاهدت به نفس نیست گردیدی از شراب خدای مست میگردی.

با تکیه بر علم و تقوی و مجاهده خود نه بلکه با نیستی و قدم گذاشتن بر همه اینها مانند قطره به دریای حقیقت غرق گردیدن است در غیر آن خیال و محال است که در عالم یگانه گی راه یافت.

حضرت علی کرم الله وجه گفت: من خدای به خدای شناختم آفتاب آمد دلیل آفتاب نه قدرت خود.

شیخ انصاری در عین الایمان گوید:

نادان اوست که او را به او نه بیند و از او به او عشق نه ورزد و باز حق گفت ای غوث!

از سر من رانی برایت بگویم که کسیکه حق را از دیدهٔ خودش دید به حق دیده است و کسیکه حق را شناخت از خود گم شد و مانند قطره در قلزم وقتیکه حضور حق را یافتی غیر حق همه محو گردد.

و گفت این مقام فقیران است و فقیر آن نیست که مال و منال ندارد بلکه آنست که حب ما در دل دارد و آنست که به ملک جان فرمانروائی کند.

و تجلی جمال گردد و متخلق به صفاتم گردد و همه عالم مانند یک انگشتر و او مانند نگین و به آن نگین مانند سلیمان پادشاهی کند.

و نگین و خاتم احمد مصطفی آمد که همه فقیران امت او به برکت رحمت او پروانه گان شمع حقیقت گردند.

و حق باز گفت ای غوث!

هر که نور مرا بیند به نعمات خلق شده هرگز الفتی ندارد نه جنت خواهد نه حور و نه غلمان و نه از جهنم ترسد و با شنیدن ندای لاتخف جز دیدار من چیزی نخواهند و وجود عاشقان خود جنت دیدار ما گردد ایشان را پس باید خانه دل را که جای دلدار است از خاک وخاشاک هر دو عالم پاک کنیم تا مهمان معظم در آن جای گیرد.

و باز گفت حق ای غوث!

من رحیم و کریم هستم و همه کریمان از کریمی من کریمند و همه رحیمان از رحیمی من رحیم اند ترا از رحمت خود آفریدم و تاج کرامت برسرت نهادم تعلیم اسما دادم و استادت شدم تو اسمی من مسمی و ترا سلطان عالم خواندم به قرآن خیر الامم خواندمت و از نفخه خود بر تو دمیدم اکنون به ملک خود پادشاهی کن و نور حق در خود نگر و خود را متجلی ساز!

و باز گفت غوث اعظم که حق تعالی به من گفت:

مانند عوام به خواب مرو گفتم یا الهی چگونه خواب کنم.

حق گفت: دور از لذات جسمانی و شهوات نفسانی و دور از خطرات قلبی و مبرا از خطاهای روحی باش و خود را به من فنا کن و با ذات من بیا تا وقتی مرا با خویش یکتا بینی از ما و من های دنیوی خواب کن و به نزد من بی ما و من باش. در آنصورت تو خوابی و من بیدار در تو.... سبحان الله و بحمده .

و باز گفت حق یا غوث!

به دوستان و مخلصانت بگو اگر بامن از راز و اسرار صحبت میخواهند فقر را پیشه خود سازد تا همیشه در جوار من باشند.

از فقر الفقر سرمایه سازند تا از گلزار حقیقت من گل بچینند و هر لحظه به چشم دل مرا دریابند و فقر فقط و فقط از خود گذشتن است و در خلوتخانه وحدت نشستن و انسان کامل و محرم در همه احوال سر نگهدار گردد قلب شان عرش

رحمن گردد و ندای لاخوف شنیده و مست می سرمدی گردند در نفخه حق سوی الله نیست ای عارف از بیرنگی هر رنگ ظاهر است اگر کل یوم هو فی شان را به گوش دل بشنوی و باز گفت حق که ای غوث که زاهد را ظاهر نمودم و عارف را در عرفان باطن گشودم سر روحی را به عاشقان دادم و به اهل راز در سر گشودم از اینکه انسان سر من است و من سر او پرده برداشتم و آدم را محل سرو اسرار خود گردانیدم.

دویـــی شد محو یکی شد پدیدار

زســر السر نمــا شــد ســـر اسرار

و گفت: ای غوث اگر بر بنده گان مخلص و دوستانم مهربان باشی طوبی ترا باشد یقین میدان عارف حق به صفات حق متصف گردد و حق گفت: من ماوا و ملجای مطلق همه خلق جهانم ((ففرو الی الله)) و به تحقیق که همه از او هستیم و به جانب او بر میگردیم.

و باز گفت غوث که حق گفت!

بگو به مخلصانت که چنگ بزنید در دامن فقیران و مدد از امداد ایشان گیرندو در حصار دعوت شان باشند که در آنصورت بیگمان من باشم با ایشان.

مردان خداخدا نباشند
لیکن ز خدا جدا نباشند

ظهور من از ایشان عیانست اگر دانند یا نه پس رهنمای راه رسیدن به حق اند.

دست در دامن مردی بزن اندیشه مکن
هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش

و باز گفت چشم از ماسوی الله و همه مخلوقات و نعمات حتی جنت و نعمت ها بر بند تا مرا بی کیف وبی واسطه دریابی.

حجاب جنت و دوزخ رهـا کن
ز هر دو بگذر ورخ با خدا کن
برو با حق بلا خوف و رجـا تو
ببین حق را به نور اینما تـــو

و باز گفت حق بامن از جان دل بشنوای غوث!

کسیکه گرفتار ماسوی الله شد از من دور و در آتش روز جزا شد در بهشت با من آنان اند که جز مـن از مـن چیـزی نخواهند قرب و بعد او در همین است فقط با حضور بودن ظاهر و باطن را یکی کردن دوئی را دور کردن و یکی دیدن یکی خواستن و بس.

مبین بر جان و دل جز حسن جانان
زفـــی انفسکم آیـات او خـوان

و باز گفت حق ای غوث!

مرا بنده گانی است سوای انبیا که سوای خلق با من همنشین اند اهل دنیا آنها را نشناسند و حال شان در نه یابند ایشان نه اهل دنیا اند و نه اهل عقبی نه عقاب و نه ثواب را در نظر دارند.

کسی آنها را بشناسند که اهل شان باشند.

نهادم گنج سر خود بـه آدم
ز آدم گنج قفل خود گشادم

و باز گفت حق ای غوث!

تو مانند آب صاف و پاکی و طالبان حق تشنه گان در صحرای گرم و سوزان به آنها آب بده اگر به تشنه گان من آب ندهی از رحمت بی نصیبی روز فردا.

منم شاهد شنو قولم حقیقت
و هم بر عاصیانم آب رحمت
ز آب رحمتم او را چشانم
غفور و هم رحیم و مهربانم

و حقا که گفته:

طلب از کاملان آب حیاتت
دهد تا از سوی الله کل نجاتت

و باز گفت حق با من:

ای غوث عاصیان از معاصی شان مانند شیطان از رحمت من به کلی دور نمی شوند و از طاعت هر کس به قرب نمی رسد و از معاصی به کلی دور و مردود نمیگردد بلکه قرب و بعد من در اقرار و انکار است.

ز انکارم شود بعد از حقیقت
زاقرارم شود قربم ز رحمت

البته که از معاصی خود نادم گردد و به حق و رحمت او رجوع کند اگر عصیان او از حد بیش هم باشد به عجز و ندامت و گریه و زاری کرم ذات کریم آنرا پاک سازد مانند آتش که زر را خالص گرداند.

ندامت چیست از خود محو گشتن

بود عصیان خودی خویش دیدن

و هم طاعت و غم عصیان و دار دنیاو ندار آخرت را در نور ذات بیچون نادیده گرفتی.

دلا گر معرفت خواهی به جانان

گذر از دید طاعت هم ز عصیان

ز بیم دوزخ و امید جنت

به قرب دوست شو از راه طاعت

اطاعت مصطفی را کن به یکبار

مبین بر سوی بود جنت ونار

بود طاعت زدن درگاه جانان

شدن از راه جان در خلوت آن

محی الدین بهاالدین یکی اند

که پر ز اسرار جانان بیشکی اند

معـین الدین شهاب الدین ز اسرار
نمــودند فــاش انـــدرگاه گفتــار
وجـود جـملگی از حـق شد اظهار
از آن عارف ببینـد از هــمـه یـــار
به عقل این سر نیابی جز که از عشق
جنون با فکـر همـــراه ســاز با صدق

و باز گفت حق ای غوث!

بـر طاعـت خـود مبـین کـه عـجب آورد و او بـدترین گنـاه اسـت طاعت خـود را تـوام بـا اسـتغفار کـن و بـا حضـور و عـجز و نیـاز چنانچه پیر هرات شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری گفته:

دوست دادم معصیتی را که مرا به عذر آورد
و بیزارم از طاعتی که مرا به عجب آورد
حسنات الابرار سیات المقربین:

همیشه از بدترین عصیان که خودبینی است دور شوید زیرا آدمی را به راه شیطان می برد و پناه ببریم به ذات حق تعالی از این خصلت زشت و در اخیر سوال و جواب عاشق و معشوق را به دیده تحقیق و یقین بنگر که خود دستور و درسی بزرگ برای هر رهرو راه حق و حقیقت است.

بگفتا ای غوث اعظم یا الهی
نماز قرب گو بامن کماهی
بگفت حق که غوثم شنو راز
نماز قرب من شد دیدن آغاز
ببین اول پس آنگه کن سجودم
که اندر تست انوار شهودم

شهودم را ببین از خود سواشو
حضور اندر نمازم بی ریا شو

و روزه و صیام افضل به نزدتو چیست یا رب

ای غوث:

مرا در نظر و دیده دایم داشتن و از غیر من بیزار بودن است افطار شان شام مشام من باشد.

و ذکات من طهارت باشد از همه ناپاکی ها و طهارت باطنی توحید باشد و بس و توحید ترک ما سوای الله و گفتم کدام عمل افضل باشد به بارگاهت.

گفت: هر عمل با اخلاص.

ودر اخیر گفتم کدام علم بهتر است.

حق تعالی گفت: آن علم که از تو ترا بستاند و تمیز علم و جهل را را روشن بنمایاند و ایمان و یقین را قوت بخشد.

جمال حق ز احمد گشت ظاهر

جمال احمد از تو شد مظاهر

و گفتم معراج مومن چیست؟

حق گفت:

بیا اندر نماز ای نور دیده
کزین معراج آئی برگزیده
اگر محروم ایندم از نمازی
تو محروم هم ز معراج نیازی
دلا معراج جسمانی نماز است
یقین معراج روحانی نیاز است

یا صمد بی نیاز ما را همیشه با نماز و نیاز دار

آمین یا رب اللعالمین و درود به رحمت اللعالمین

آخرین وصیت:

عبدالوهاب فرزند شیخ عبدالقادر، در هنگام وفات پدرش از وی خواست که او را وصیتی کند؛ شیخ عبدالقادر رحمه الله فرمود: بر توست که همواره ملازم تقوای خداوند عزوجل و عبادت او باشی و از کسی غیر از او ترسی بدل راه مده؛ همه ي نیاز هایت را به خدا واگذار کن و تنها از او رفع آنها را بخواه و از کسی چیزی مخواه و به کسی غیر از خداوند اعتماد مکن و فقط به او پشت ببند. بر تو باد که همواره ملازم توحید باشی، چرا که توحید اصل وسبب هر چیز است [۳۷۳]

سخنان کوتاه:

شیخ عبدالقادر رحمه الله فرمود:

از راه کسب وکارت بخور و زندگی کن نه از راه دینت.[۲۳]

ـ تعصب در مذهب را رها کن و به چیزی مشغول باش که برای دنیا و آخرت تو سودمند باشد.[۲۵]

ـ در حالی که قلب تو مخالف و معترض بر خدا و ناراضی از تقسیم و تقدیر اوست، با زبان دعا مکن.[۲۹]

ـ هنگامی که مردم مشغول درو هستند، حرف زدن از شخم و بذر هیچ فایده ای ندارد.[۲۹]

ـ عاقل ترین مردم کسی است که از خداوند عزوجل اطاعت می کند و نادان ترین مردم کسی است که نافرمانی اش می کند.[۳۲]

ـ زبان آگاه با قلبی جاهل سودی نمی بخشد.[۵۵]

ـ هرکسی که دیدار او تو را سودی نرساند، اندرزش نیز تو را فایده ای نمی رساند.[۱۰۹]

ـ درون خود را با توجه به خداوند و در نظر داشتن او، وبیرون خود را با پیروی از سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم محافظت کن.[۱۵۲]

ـ آن کس که خواستار ستایش مردم است، از سرزنش آن ها هم می ترسد.[۲۰۱]

ـ هرکس که از مرگ اندرز نگیرد، هیچ راهی برای اندرز دادنش نیست.[۲۱۴]

هر کس که بداند چه چیزی را می طلبد، بذل و بخشش در راه آن برایش آسان است.[۲۹۷]

ـ هر کسی که از خداوند پروا نداشته باشد، او را عقل و درایتی نیست.[۳۲۱]

ـ هر کس با نظر خویش، خود را از نظرات دیگران بی نیاز می داند، گمراه است.[۳۵۵]

حضرت پیر پیران شیخ عبدالقادر گیلانی (رح) در مورد اوصاف پیر کامل فرموده که دارای صفت های ذیل میباشد.

۱.صفت ستاریت خداوند جل جلاله.

۲.صفت رفاقت و شفقت رسول مقبول علیه السلام.

۳.صفت صادق بودن و مصدق بودن حضرت ابوبکر رضی الله عنه.

۴.صفت امر به معروف و نهی از منکر حضرت عمر رضی الله عنه.

۵.صفت تلاوت کلام الله و سخاوت حضرت عثمان رضی الله عنه.

۶.صفت علمیت و شجاعت حضرت علی رضی الله عنه.

پیر باشد نردبان آسمان
تیر پران از کی گردد از کمان

(مولوی بلخی)

آثار چاپ شده نگارنده

۱. عرفان عشق.

۲. عرفان رحمن بابا .

۳. عرفان اقبال.

۴. تاریخچه سواد در افغانستان.

۵. تذکره مجاذیب غزنه.

۶. انفجار نفوس.

۷. مجموعه اشعار (پشتو و دری).

۸. مجموعه کالم ها (یکی بگو دو بشنو).

۹. فرهنگ عرفانی.

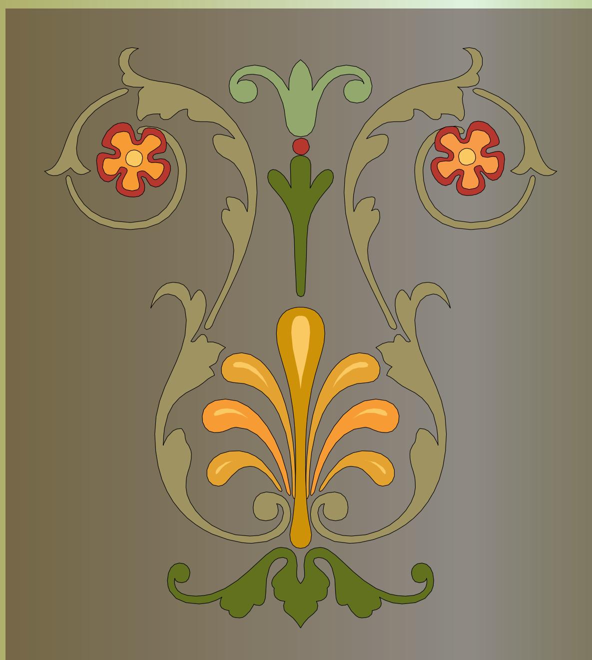
۱۰. دیار سنائی.

ترجمه ها :

۱۱. توبه.

۱۲. برگزیده های الفت.

۱۳. سوره والعصر.





انتشارات خاور

کابل: جاده آسمائی ـ بابرشاه سنتر منزل دوم.
شماره تماس: ۰۷۹۹۸۱۸۱۱۲
کابل: جوی شیر- جاده آسمائی
تلفون همراه: ۰۷۹۹۴۲۰۸۲۱
Email: Khawarprintingco@gmail.com